

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مفسرين شيعه و سني در استثناء در آيه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»

بحث در اين بود كه آيا استثناء در آيه شريفه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، استثناء متصل است يا استثناء منقطع؟ با مراجعه به تفاسير در مي يابيم كه در اكثر تفاسير اهل سنت و همچنين تفاسير شيعه؛ اين «الا» را استثناء منقطع قرار داده اند. زمخشری در كتاب كشاف (ج 1، ص 492) تصريح کرده كه «و الاستثناء منقطع»، آنگاه گفته وقتي استثناء منقطع شد، معنای آيه اين است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - الا به بعد را اينطور معنا کرده - و لكن اقصدا كون التجارة عن تراض منكم» يا «و لكن كون التجارة عن تراض غير منهى عنه»، كه تجارت با رضایت، منهی عنه نیست. آلوسی نیز در روح المعانی (ج 3، ص 15) استثناء را به همین تعبیر، منقطع بیان کرده است؛ «لكن اقصدا كون التجارة عن تراض».

در اينكه اين «إِلَّا أَنْ تَكُونَ»، آيا «تكون» تامه است، كه اگر تامه باشد بمعنای «تقع» است و اگر ناقصه باشد نياز به اسم و خبر دارد، در اين هم دو احتمال داده شده است. قرطبي نیز در الجامع لاحكام القرآن (ج 5، ص 150) استثناء را استثناء منقطع قرار داده و گفته است «اي و لكن تجارة عن تراض»؛ يعنى «الا» را بمعنای «لكن» تفسير کرده و استثناء را منقطع قرار داده است. در تفاسير شيعه؛ مرحوم شيخ طوسي (قده) در كتاب تبيان، استثناء را منقطع قرار داده است.

مرحوم علامه (رض) در كتاب الميزان نیز استثناء را منقطع قرار داده است. تعبير ايشان اين است؛ اين استثناء، استثناء منقطع است، و جىء لدفع الدخلى؛ اين استثناء را خداوند متعال براى دفع يك دخلى در اينجا بيان فرموده است. بيان ايشان اين است كه؛ خداوند ابتدا مى فرمايند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، نوع معاملاتی كه در جامعه در ميان مردم رايج است، همین معاملات ربوي و غرري است. آنگاه گویا در ذهن مردم اين بوده كه اينها كه مى فرماييد باطل است، آيا شريعت در صدد است كه بطور كلي دست ما را از معاملات ببندد كه ما به هيچ نحوی معامله ای انجام ندهيم؟

مى فرمايند «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، كه اين «الا» نمى خواهد از قبل استثناء كند، بلكه استثناء منقطع است و مستثنى داخل در مستثنى منه نیست، بلكه براى دفع دخل مقدر است. نکته دوم كه باز در كلام علامه (ره) است و ما هم به آن اشاره كرديم، اين است كه اگر كسى بخواهد استثناء را متصل قرار دهد، چاره ای ندارد كه اين قيد «بِالْبَاطِلِ» را قيد توضيحي قرار دهد، يعنى «بِالْبَاطِلِ» داخل در مستثنى منه نباشد و بگويم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ سَبَبٌ مِنَ الْاَسْبَابِ». چرا كه «سَبَبٌ مِنَ الْاَسْبَابِ» كلاً باطل است، إلا اینکه این سبب، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» باشد. اگر ما بخواهيم استثناء را استثناء متصل قرار دهيم، هيچ راهی نداريم الا اينكه اين «بِالْبَاطِلِ» را قيد توضيحي قرار دهيم.

نظریه احترازی بودن قید «بالباطل»

بعد می‌فرمایند بعضی خود را به تکلف انداخته‌اند و گفته‌اند ما استثناء را متصل قرار می‌دهیم و این قید «بالباطل» را نیز قید احترازی قرار می‌دهیم. به این بیان که؛ باطل یعنی «اکل المال بغیر عوض یعادله»؛ معنای باطل این است که شما مال دیگری را بگیرید بدون این که عوضی که معادل آن باشد به او بدهید. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛ یعنی اگر شما بخواهید اموال دیگران را بدون عوض تصاحب و تصرف کنید حرام است. سپس از این قاعده، تجارت را استثناء کرده است.

ملاحظه می‌کنید که با چه تکلفی قید را احترازی ذکر می‌کنند؛ گفته‌اند غالب مصادیق تجارت در عالم خارج، از مصادیق باطل است، برای اینکه در تجارت دقت کافی نمی‌شود، کم و زیاد در عوضین وجود دارد، و شارع این باطل را استثناء کرده، شارع در این آیه می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛ هیچ سببی از اسباب باطل را اجازه نمی‌دهد، اما این سبب باطل را اجازه داده و می‌گوید اگر تجارت و لو باطل است، اما اگر مشروط به تراضی شد، من این سبب باطل را می‌پذیرم، که در نتیجه استثناء، استثناء متصل می‌شود (که باطل هم در مستثنی منه باشد) و باطل هم قید احترازی باشد. پس تا اینجا گفتیم کسانی که می‌خواهند این استثناء را متصل قرار دهند، باید این کلمه «باطل» را خارج از مستثنی منه قرار دهند و آن را قید توضیحی قرار دهند، و مستثنی منه «سبب من الاسباب» (بنحو مطلق) است.

اما این قائل می‌گوید ما استثناء را متصل قرار می‌دهیم و کلمه «باطل» را هم داخل در مستثنی منه قرار می‌دهیم، قید احترازی هم هست. یعنی خلاصه مدعایشان این است که آیه می‌خواهد بفرماید شارع تمام اسباب باطله را تحریم فرموده مگر این سبب باطل را. اگر بگوییم از کجا می‌گویید تجارت، سبب باطل است؟ می‌گویند نوع تجارتی که در عالم خارج واقع می‌شود، تجارت های باطل است، کم و زیاد است، عوضین مشخص نیست و اشکالات زیادی در آنها وجود دارد، شارع فرموده و لو يك چیز ده تومانی را يك تومان بفروشید، یا يك شئ يك تومانی را ده تومان، این فی الحقیقه باطل است. برای اینکه باطل آن است که بغیر عوض یعادله باشد، اگر مال ده تومانی را به ده تومان بفروشید این می‌شود غیر باطل، اگر مال ده تومانی را به هشت تومان فروختید این می‌شود باطل، لذا غالب معاوضات در عالم خارج همینطور است، مثلاً يك ماشین يك میلیونی را بفروشند ده میلیون، یا بالعکس؛ فرش مثلاً دویست هزار تومانی را که کسی به پول آن نیازمند است، هزار تومان می‌فروشد، چون عوض یعادله در آن نیست عنوان باطل را دارد.، قائل می‌گوید شارع این مورد باطل را استثناء کرده، لذا استثناء متصل است و قید باطل هم قید احترازی است نه قید توضیحی.

نقد نظریه احترازی بودن قید «بالباطل»

همانطور که مرحوم علامه (رض) فرموده‌اند، چند اشکال مهم بر این نظریه وارد است.

اشکال اول؛ که ناشی می‌شود از این تفسیری است که این قائل برای «باطل» کرده است. معنای «باطل» این نیست که «بغیر عوض یعادله» باشد، بلکه معنای باطل؛ «ما لا یترتب علیه الاثر المطلوب» است؛ یعنی آنچه که اثر مطلوب بر آن مترتب نشود باطل است. مثلاً اثر بیع و تجارت؛ تبدل مالین و تعویض ملکین و مالکین است، اگر این اثر بر آن مترتب نشود، می‌گوییم این معامله باطل است. حالا يك بحث دیگری هم داریم که إن شاء الله بیان می‌کنیم که اصلاً آیا مراد از باطل، باطل شرعی است یا باطل عرفی؟ و این در استدلال در ما نحن فیه هم مؤثر است، که اگر باطل را باطل شرعی معنا کنیم چه بسا دیگر نمی‌توانیم به صحت معاطات و این که معاطات مفید ملکیت است استدلال کنیم. اما فعلاً اینجا در مقابل این قائل می‌گوییم شما باطل را درست معنا نکردید.

اشکال دوم؛ که مرحوم علامه فرموده این است که کسی که با اسلوب قرآن آشنا باشد، آیا می‌تواند به خودش اجازه دهد که چیزی را که و لو از مصادیق باطل است اجازه انجام آن را بدهد؛ مثل اینکه ما در باب ظلم بگوییم شارع فرموده ظلم حرام است، اما در يك مواردی اجازه ظلم بدهد، این محال است! چگونه ممکن است که قرآنی که «يَهْدِي لِلْحَقِّ» حتی در يك مورد اجازه دهد که باطل را انجام دهد. یعنی شارع قبول کرده که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» هم باطل است، اما بگوید من مسامحه می‌کنم و شما این باطل را انجام دهید. این مطلب درستی نیست. پس ملاحظه فرمودید این قول با این دو اشکال مهم مواجه است و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم.

نظر استاد در استثناء در آیه شریفه

حق این است که این استثناء – همانطور که کثیری از بزرگان مثل امام (رض) فرمودند –؛ استثناء منقطع است. می‌توانیم يك شاهد خیلی خوبی را برای استثناء منقطع بیان کنیم، و آن اینکه اگر شارع تا قبل از این استثناء، کلام را تمام کند، یعنی گفته بود «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، آیا مقصود شارع کاملاً بیان شده بود؛ آیا نیاز به این داشت که بگوییم این تخصیص خورده! نه هیچ کس توهم تخصیص نمی‌کرد. شما وقتی بگویید «وَمَا رُبُّكَ بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ»، آیا آنجا منتظر این هستید که تخصیصی بیاید؟ خیر. روی این قاعده که ما یقین داریم که اگر شارع بعد از اینکه می‌فرمود «بِالْبَاطِلِ»، کلام خودش را قطع می‌کرد، می‌گفتیم کلام تمام است و مقصود شارع تماماً بیان شده است و نیازی به الحاق و اضافه و تخصیصی ندارد.

اصلاً اگر بخواهیم يك استظهار دقیقی کنیم می‌گوییم اینها دو جمله جدای از یکدیگر هستند. جدا به این معنا که هیچ کدام ارتباط به دیگری از جهت تخصیص و حصر ندارد. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» این تمام می‌شود و طبق فرمایش مرحوم علامه (رض)؛ «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» برای دفع دخل مقدر آمده است، که اگر مردم سؤال کنند حالا ما چکار کنیم، تمام این معاملات ربوی و غرری را که دین باطل کرد؛ می‌فرماید تجارت با تراضی انجام دهید. لزومی ندارد که این را ما بعنوان حصر قرار دهیم. خیلی در اینجا دقت کردیم، و لو اینکه افرادی مثل مرحوم سید (قده) و دیگران تأکید و اصرار دارند که این استثناء متصل باشد، اما ظاهر و حق همین است که استثناء در اینجا؛ «استثناء منقطع» است.

مراد از «باطل» در آیه شریفه

در ادامه بحث، چند مطلب را برای تحقیق در این آیه شریفه باید ذکر کنیم. اولین مطلب این است که مراد از این «باطل» چیست؟ آیا «باطل شرعی» مراد است یا «باطل عرفی»؟ جمع کثیری از مفسرین اهل سنت، باطل را به «باطل شرعی» معنا کرده‌اند. بعضی از مفسرین شیعه هم باطل را به «باطل شرعی» معنا کرده‌اند. زمخشری در کشاف می‌گوید: «الباطل ما لم يبيحه الشريعة من نحو السرقة» [آنچه شریعت اباحه نکرده و اجازه نداده است، مثل دزدی، خیانت، غصب، قمار و ربا. آلوسی در روح المعانی (ج3، ص15) می‌گوید «الباطل ما يخالف الشرع كالربا و القمار و الظلم»، بعد می‌گوید این را یکی از مفسرین ذکر کرده است.

آلوسی با این که سنی هم هست می‌گوید «و هو المروى عن الباقر»؛ از امام باقر (ع) هم همین روایت شده است که باطل یعنی ربا، قمار، ظلم. آن وقت نقل می‌کند «و عن الحسن هو ما كان بغیر استحقاق» باطل آن است که بدون استحقاق در اختیار انسان قرار گیرد. در میان تفاسیر شیعه؛ باز فیض در صافی می‌گوید «الباطل ما لم يبيحه الشرع»؛ باطل آن است که شرع آن را مباح نکرده باشد. پس يك احتمال اینکه بگوییم باطل، باطل شرعی است.

اگر باطل را باطل شرعی گرفتیم، آیه می‌فرماید که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛ یعنی باطل شرعی نباشد، قمار نباشد،

خیانت نباشد، سرقت نباشد، «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، آیا ما نحن فيه را شامل می‌شود یا خیر؟ این نکته را دقت کنید؛ ممکن است کسی بگوید که ما وقتی این طرف آیه داریم «باطل»، قرینه مقابله اقتضا می‌کند که آن طرف آیه یعنی غیر باطل و حق؛ یعنی شارع می‌گوید اکل مال به باطل، حرام است و اکل مال به حق، صحیح است. آنگاه «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» را بعنوان يك مصداق ذکر کرده است.

اگر ما باطل را باطل شرعی معنا کردیم، آن حق را هم باید حق شرعی معنا کنیم؛ یعنی بشود اکل مال به باطل از طریق آنچه که شارع می‌گوید باطل و حرام است، نتیجه‌اش این می‌شود آنچه را که شارع حلال کرده، حق و صحیح است. حالا آیا در معاطات، شارع فرموده حق است یا نه؟

ما دلیل نداریم. اگر ما باطل را به باطل شرعی معنا کنیم و قرینه مقابله‌اش این شود که آن طرفش هم یعنی حق، حق را هم باید به حق شرعی معنا کنیم. حق شرعی در این که آیا معاطات از مصادیق حق شرعی هست یا نه، اول کلام است و تمسك به این می‌شود تمسك به عام در شبهه مصداقیه.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.